

داعش و مدرنیته: بررسی تأثیر عملکرد دولت شبه‌مدرن خاورمیانه‌ای

صبح مفیدی*

سمیه رحمانی**

چکیده

این مقاله تصویری را از رابطه میان سازمان «داعش»، مدرنیته، و نهاد دولت ارائه کرده است. عوامل مختلفی در پیدایش پدیده‌های اجتماعی-سیاسی تأثیرگذار هستند که در مورد ظهور «داعش»، این مقاله، افزون‌بر تأثیر بنیادگرایی اسلامی، به گونه‌ای ویژه به نقش ریشه‌ای دولت‌های معاصر خاورمیانه و استفاده این سازمان از ابزارهایی که مدرنیته در اختیار آن قرار داده

* دانش‌آموخته دکترای علوم سیاسی، پژوهشگر و مدرس دانشگاه (mofidi.sabah@gmail.com)

** دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی فرهنگی، دانشگاه علامه طباطبائی

(soma.rahmani@gmail.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۸/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۳/۳۱

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال سیزدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۷، صص ۱۵۷-۱۸۶

است، توجه کرده و در پی پاسخ به این پرسش برآمده است که تأثیر دولت‌های معاصر خاورمیانه بر پیدایش داعش چگونه بوده است؟ در این راستا، مدرنیته، دولت مدرن، دولت‌های خاورمیانه، و تأثیر آن‌ها بر ظهور داعش بررسی شده‌اند. نویسندگان مقاله حاضر بر این نظرند که خاورمیانه فاقد شرایط لازم برای رشد کامل دولت مدرن است و دولت‌های این منطقه به دلیل عدم پذیرش کامل مدرنیته و نقص در اجرای اصول و مؤلفه‌های آن، اغلب دولت‌هایی شبه‌مدرن بوده‌اند؛ بنابراین، در کنار بنیادگرایی اسلامی، عملکرد آن‌ها نیز در پیدایش چنین سازمان و دولت‌های قارچ‌گونه‌ای مؤثر بوده است. عملکرد نامناسب این دولت‌های شبه‌مدرن خاورمیانه‌ای در مقایسه با دولت‌های مدرن غربی و عدم رعایت برخی از جنبه‌های مدرنیته و دولت مدرن توسط این دولت‌ها از یک‌سو، و نبودن شرایط اجتماعی لازم برای پذیرش این جنبه‌ها در منطقه و ناسازگاری این دولت‌ها با جامعهٔ مربوطه و نیز بی‌توجهی به بافت ترکیبی جامعه از سوی دیگر، از عوامل اصلی و ریشه‌ای ظهور «داعش» بوده‌اند.

واژگان کلیدی: داعش، دولت مدرن و شبه‌مدرن، گفتمان آزادسازی، گفتمان منضبط‌سازی، بنیادگرایی اسلامی

مقدمه

مسئله سازمان «داعش» یا «دولت اسلامی عراق و شام» و بعدها «دولت اسلامی» از موضوعات مورد بحث چند سال اخیر منطقه خاورمیانه بوده است. به لحاظ تاریخی پیشینه «دولت اسلامی» به صدر اسلام و ایجاد آن توسط پیغمبر (ص) برمی گردد و همین امر سبب شده است که دین اسلام از همان آغاز، همچون دینی سیاسی تلقی شود. این حکومت که در خلأ نهاد سیاسی دولت در جامعه عربستان آن زمان تأسیس شد، در واقع، الگویی برای آموزش حکومتی عادلانه در عصر خویش و نمونه‌ای تاریخی برای حاکمان بعدی بود. این الگو بر هدفی انسانی متفاوت با آنچه سازمانی مانند داعش خود را به آن نسبت می دهد- متکی بود.

محمد اسد در کتاب «اصول دولت و حکومت در اسلام» در مورد اهداف دولت اسلامی می گوید: «هدف داخلی دولت اسلامی، تأمین چارچوبی سیاسی برای اتحاد و همکاری مسلمانان است. خود دولت اسلامی هدف نیست، بلکه تنها ابزاری برای گسترش برابری و عدالت در جامعه اسلامی است. پیش شرط چنین دستاوردی، توسعه احساس قوی برادری در این جامعه است» (Asad, 1999: 30).

بنابراین، با پذیرفتن این پیش فرض که دین برای انسان آمده است نه انسان برای دین و هدف اصلی اسلام نه تنها تأسیس دولت، آن هم از طریق خشونت، بلکه تحقق اهداف انسانی عدالت، برابری، و برادری است، رفتار و اعمال سازمان داعش به گونه‌ای آشکار، خلاف آن را نشان می دهد. اگرچه این سازمان، هدف خود را برپایی عدالت و برادری اسلامی اعلام کرده است، اما در واقع، عملکرد آن گویای ایجاد دولتی همراه با نقض عدالت، برابری، و برادری است. به همین دلیل، «دولت اسلامی داعش» و نمونه‌های معاصر آن از هر مذهبی، نمی توانند همتای نمونه

ابتدایی آن «دولت اسلامی» باشند که در شرایطی متفاوت وجود داشته است و نظیری نخواهد داشت. در جوامع و کشورهای اسلامی معاصر، «نظام سیاسی و مدیریتی» به عنوان ابزار تحقق اهداف وجود دارد، ولی مشکل اصلی، فقدان افراد مناسب و عادل و نیز رفتار سیاسی این نظام‌ها است. حاکمان، خروجی جامعه خویش هستند و اصلاح جامعه، فرد، و فرهنگ جامعه، اصلاح حاکمان را در پی دارد. در واقع، در این جوامع، خلأ قدرت و نهاد حکومتی مانند صدر اسلام وجود نداشته است که نیاز به ایجاد دولت احساس شود، بلکه مسئله، تحقق اهداف اصلی مورد نظر است. به عبارت دیگر، امروزه حکومت‌های موجود در کشورهای اسلامی، با وجود عدم ضدیت با اسلام یا حتی ادعای اسلامی بودن برخی از آن‌ها، نه تنها نتوانسته‌اند از طریق ابزار دولت در اختیار خویش به اهداف اصلی مطرح شده خدمت کنند، بلکه حتی آن را نیز نقض کرده‌اند؛ بنابراین، به نظر می‌رسد که تغییر ذهنیت و فرهنگ جامعه برای رسیدن به این اهداف اهمیت دارد، نه ایجاد دولت با زور و خشونت که «داعش» آن را به پیروی از دولت‌های خاورمیانه، اما به شیوه‌ای بدتر دنبال کرده است.

به هر حال، در دنیای معاصر، تلاش‌هایی (بدون در نظر گرفتن شرایط متفاوت کنونی جوامع اسلامی) برای ایجاد این وسیله، یعنی «دولت اسلامی»، اما در عمل نه برای تحقق اهداف اصلی اسلام، بلکه برای اجرای برخی از ظواهر و ضدیت با غرب و مفاهیم غربی، انجام شده است. صرف نظر از مبانی نظری-فقهی جریانات تندرو اسلامی، یعنی «تفکر وهابیت»، دیدگاه‌های ابن تیمیه و سلف وی، امام احمد ابن حنبل، پیشینه سیاسی-فکری «داعش» است و تلاش برای تشکیل «دولت اسلامی»، به تأثیرات سقوط خلافت عثمانی، واکنش‌های مختلف در برابر آن و تلاش‌های نظری و عملی پس از آن، از یک سو توسط جنبش اخوان المسلمین در مصر، و از سوی دیگر، «جنبش خلافت» (۱۹۲۴-۱۹۱۸) در هندوستان و سپس نظریه‌های ابوالاعلی مودودی و دیگران درباره «دولت اسلامی» برمی‌گردد که به نظر می‌رسد فکر تشکیل آن و بازگشت به خلافت همچنان در میان اهل سنت تداوم یافته و گاهی در شکل‌هایی مانند حکومت اسلامی طالبان افغانستان و «داعش» متجلی شده است. این روند فکری-تاریخی و حتی خواسته بخشی از مسلمانان

شاید زیاد پرسش برانگیز نباشد و بسیاری از جریانات اسلامی میانه‌رو و تندرو به شیوه‌های متفاوتی در پی آن یا شکل‌های دیگر آن در قالب حکومت اسلامی بوده‌اند، اما آنچه در مورد ظهور «داعش» به مثابه یک مسئله مطرح شده است، مربوط به علل ظهور مقتدرانه و تقریباً ناگهانی این سازمان در چنین شرایطی و به‌ویژه همراه شدن آن با به‌کارگیری شدیدترین خشونت‌ها در دارالاسلام است.

در سال‌های اخیر مقاله‌ها، گزارش‌ها، و پژوهش‌های زیادی دربارهٔ این سازمان و چرایی ظهور ناگهانی آن نوشته شده است و آن را از زوایای مختلفی بررسی کرده‌اند. از آثار نوشته شده در این زمینه، به‌عنوان نمونه، می‌توان به این موارد اشاره کرد: «ظهور دولت اسلامی: داعش»، و «انقلاب جدید سنی‌ها؛ بازگشت جهادی‌ها: داعش و خیزش جدید سنی‌ها»، هر دو نوشتهٔ پاتریک کاکبرن^(۱)؛ «دولت اسلامی، خلافت دیجیتال (ریشه‌ها...، توحش...، و آینده)»، نوشتهٔ عبدالباری عطوان^(۲)؛ «داعش، دولت ترور»، نوشتهٔ جسیکا استرن و جی. ام. برگر^(۳)؛ «داعش، اندرون ارتش ترور»، نوشتهٔ میشل ویس و حسن حسن^(۴)؛ «قیام داعش؛ تهدیدی که نمی‌توان نادیده گرفت»، نوشتهٔ جی سکولو^(۵)؛ «آیندهٔ داعش: تاریخ، استراتژی، چشم‌انداز آیندهٔ دولت اسلامی»، نوشتهٔ ویلیام مک کانتس^(۶)؛ «داعش و اسلام (مجموعه گفتارهایی در رد تفکر افراطی)» نوشتهٔ علی باپیر؛ «داعش، خشونت شرقی، و نقد عقل فاشیستی»، نوشتهٔ بختیار علی؛ «داعش؛ برآیند افراط‌گرایی دینی و شکست دولت»، نوشتهٔ ابوبکر علی و...»

هریک از آثار موجود در این زمینه از زاویه‌ای به این مسئله پرداخته‌اند، اما آنچه تاکنون به‌مثابه نقضی در مطالعات این حوزه دیده می‌شود، فقدان نگاه نظری و ریشه‌ای به عملکرد دولت‌های منطقه و نحوهٔ رویارویی آن‌ها هم با مدرنیته و هم با جامعه سنتی و نیز بافت اجتماعی آن، در کنار عامل رشد بنیادگرایی است. اگرچه جنبهٔ افراط‌گرایی دینی این سازمان مشخص است و در این مورد بحث‌های زیادی پیش و پس از داعش وجود داشته است، ولی کمتر به رابطهٔ این سازمان همچون یک دولت خودخوانده با مدرنیته و دولت مدرن توجه شده است. اینکه چرا چنین پدیده‌ای نه در خود کشورهای مادر مدرنیته با وجود تنوع بسیار، بلکه در منطقه‌ای به‌ظاهر دارای دولت‌های مدرن و گاهی سکولار رخ می‌نماید، مسئله‌ای است که این نوشتار به دنبال بررسی آن است. به

بیانی دیگر، آیا صرف تضاد بین سنت و مدرنیته و واکنش جامعه سنتی به برخی جنبه‌های مدرنیته مانند سکولاریسم، عامل اصلی و ریشه‌ای پدیده‌هایی همچون داعش است یا عملکرد کلی دولت‌های منطقه و عدم اعتقاد همه‌جانبه دولتمردان به مدرنیته و سکولاریسم با وجود استفاده از ابزارهای فراهم‌شده توسط مدرنیته در راستای حفظ قدرت سنتی خویش- چنین پیامدهایی را در این منطقه به‌دنبال داشته است. در این راستا، پرسش اصلی پژوهش این است که تأثیر دولت‌های معاصر خاورمیانه بر پیدایش داعش چگونه بوده است؟ در جست‌وجوی پاسخ‌گویی به این پرسش، فرضیه موردبررسی ما این است که شرایط اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی حاکم بر خاورمیانه، سبب تشکیل دولت‌های شبه‌مدرنی شده است که مدرنیته را به‌طور کامل نپذیرفته‌اند و در اجرای اصول و مؤلفه‌های آن، اغلب کاستی‌هایی دارند؛ بنابراین، در کنار وجود بنیادگرایی اسلامی در جامعه، عملکرد این دولت‌ها در پیدایش سازمان‌هایی مانند «داعش» مؤثر بوده است.

براین اساس در نوشتار حاضر، روش پژوهش توصیفی-تحلیلی با اتخاذ رویکردی انتقادی به کار رفته است تا از طریق توصیف مدرنیته و ویژگی‌های دولت مدرن موردنظر در غرب، بررسی عملکرد دولت‌ها و چگونگی اجرای جنبه‌های مدرنیته در منطقه، مقایسه ویژگی‌های این دولت‌ها با دولت‌های مدرن غربی، و بررسی تشابه و اختلاف آن‌ها با یکدیگر، رابطه سازمان «داعش»، مدرنیته، و نهاد دولت، تحلیل و تبیین شود. در این راستا، پیش از هرچیز نگاهی به مدرنیته، دولت مدرن و سپس بررسی آن‌ها در منطقه خاورمیانه لازم به نظر می‌رسد.

۱. مدرنیته و ویژگی‌های آن

جهان مدرن که در حدود قرن پانزدهم تا شانزدهم ظهور کرد، در تضاد با نظم سنتی پیش از آن بود (Pierson, 2004: 28) و بر مبنای آن، نظریه اجتماعی مدرنیته، همچون اندیشیدن درباره تحولات رادیکال در روابط اجتماعی، در طول قرن نوزدهم اروپا از ۱۷۸۹ تا ۱۹۱۴ ظهور کرد. پژوهشگرانی مانند سن سیمون، هگل، توکویل، مارکس، دورکیم، ماکس وبر، و جورج زیمل با تمام تفاوت‌هایشان، همگی گسست عمیقی را در زندگی اجتماعی تشخیص دادند که به گونه‌ای رادیکال سبب پیدایش شکل‌های

جدید روابط و ساختار اجتماعی شده بود. مدرنیته با خود راه نوین زندگی در جهان را به‌ارمغان آورد که با اصطلاحاتی مانند آزادی مطلق، عقلانیت ابزاری فردی، فردگرایی، و عقل‌گرایی غربی همراه بود (Wagner, 2015). اصطلاح «جامعه‌مدرن» مبتنی بر تمایز بین ساختارهای اجتماعی آن با «جامعه سنتی» است. در مورد چنین جامعه‌ای و عناصر مدرنیزاسیون که منجر به مدرنیته شده‌اند، اغلب به فرایندهای شهری‌سازی، صنعتی کردن، تحول دموگرافیک (تحول در میزان و توزیع جمعیت)، تجاری کردن (به‌صورت تجاری و بازرگانی درآوردن) و کالایی کردن پس از آن، ظهور سرمایه‌داری، رشد تقسیم کار اجتماعی، ظهور رهیافتی تجربی-تحلیلی به دانش و معرفت و روش‌های علمی اندیشیدن و به‌کارگیری آن‌ها در تولید صنعتی، دموکراتیزاسیون، تحول در مفاهیم عقلانیت از جمله سکولاریزاسیون، و تحول روش‌های ارتباطات، اشاره می‌شود (Pierson, 2004: 28; Wagner, 1994: 3).

بنابراین، مدرنیته در علوم اجتماعی برای تعیین یک دوره تاریخی (عصر مدرن) و نیز مجموعه‌ای از رفتار، اعمال، و هنجارهای اجتماعی-فرهنگی ویژه که در اروپای پس از قرون وسطی ظهور کرد و به شیوه‌های گوناگون و در زمان‌های مختلف در سراسر جهان توسعه یافت، به‌کار می‌رود. درحالی‌که طیف گسترده‌ای از فرایندهای تاریخی به‌هم‌پیوسته و پدیده‌های فرهنگی را دربر می‌گیرد، به تجربه ذهنی یا عینی شرایطی که آن‌ها تولید می‌کنند و تأثیرشان بر فرهنگ انسانی، نهادها، و سیاست نیز اشاره دارد (Berman, 2010). به‌نظر فوکو، مدرنیته، به‌عنوان یک مقوله تاریخی، به دوره‌ای اشاره دارد که با ویژگی‌هایی مانند پرسش یا رد سنت، اولویت‌بندی فردگرایی، آزادی و برابری رسمی، ایمان به پیشرفت اجتماعی، علمی، و فناوریانه اجتناب‌ناپذیر و کمال انسان، عقلانیت و حرفه‌ای‌شدن، حرکت به‌سوی سرمایه‌داری و اقتصاد بازار، صنعتی‌شدن، شهری‌سازی و سکولاریزاسیون، توسعه دولت‌ملت و نهادهای بنیادین آن (شامل دموکراسی نمایندگی، آموزش عمومی، و بوروکراسی) و گونه‌های مختلف نظارت، مشخص می‌شود (Foucault, 1995: 170-177).

دیدگاه عمومی درباره مدرنیته با گرایش به فردگرایی و عقلانیت ابزاری مشخص می‌شود (Wagner, 2015). «ابزارگرایی، عام‌گرایی و حتی نوع سرکوبگری انتخاب و کنش» از اوصاف عقلانیت به‌مثابه مهم‌ترین رکن مدرنیته هستند (تورن،

۱۳۸۵: ۹). براین اساس، اگرچه تجدد نمی‌تواند تنها با عقلانیت تعریف شود، اما اندیشهٔ تجدد برخلاف اندیشهٔ دینی، اغلب عقل را آن چیزی می‌داند که «می‌تواند میان عمل انسان و نظم جهان هماهنگی ایجاد کند» (تورن، ۱۳۸۵: ۱۷)؛ به این معنا که بین تولید و فناوری که با علم تقویت شده است و سازماندهی جامعه که با قانون قاعده‌مند می‌شود و سازماندهی زندگی فرد که میل به سودجویی و رهایی از الزام‌ها دارد، تناسب ایجاد می‌کند. براساس این اندیشه، این هماهنگی در گذشته به‌واسطه غایت‌گرایی خاص ادیان توحیدی متکی بر وحی، فلج شده بود. نتیجهٔ این عقل‌گرایی یا حاکمیت عقل، توجه به علم و کاربردهای آن، تطبیق زندگی اجتماعی با نیازهای فردی و جمعی، برداشتن استبداد و خشونت و تشکیل دولت مبتنی بر حقوق و رقابت آزاد اقتصادی بوده است، یعنی اقتدار عقلانی قانونی در کنار اقتصاد بازار؛ بنابراین، بر مبنای ایدهٔ تجددگرایی، بشریت با رعایت قوانین می‌تواند به فراوانی، آزادی، و سعادت برسد (تورن، ۱۳۸۵: ۱۸-۱۷). به‌هر حال، در کنار عقلانیت، سرمایه‌داری، علم، و فناوری نیز از ارکان مدرنیته هستند.

مدرنیته نیز مانند ادیان پیشامدرن که مرزها را درمی‌نوردیدند، ضمن ایجاد سازوکارهایی برای حفظ تنوع، حامل نوعی وحدت (نه به‌معنای همانندسازی) نیز بوده است. همان‌گونه که برمن می‌گوید: «محیط‌ها و تجربه‌های مدرن، تمام مرزهای جغرافیایی و قومی، طبقاتی و ملی، دینی و ایدئولوژیکی را درمی‌نوردند: در این معنا، می‌توان گفت، مدرنیته کل نوع بشر را وحدت می‌بخشد، اما این وحدتی معماوار و تناقض‌آمیز است، وحدتی مبتنی بر تفرقه؛ این وحدت، همه را به درون گرداب فروپاشی و تجدد حیات مستمر می‌افکند، گرداب مبارزه و تناقض، ابهام و عذاب» (برمن، ۱۳۸۳: ۱۴). اگرچه گاهی شدت این وحدت مدرن، زیاد و تهدیدآمیز است، اما نه به‌معنای حذف گونه‌گونی‌های اساسی، بلکه به‌مفهوم پیوند دادن و افزایش اشتراک‌ها بوده است، و از برخی ابعاد، جنبهٔ تنوع اجتماعی آن تعدیل شد تا با تنوع و آزادی فردی و جمعی بیشتری همراه باشد. در واقع، گفتمان مدرنیته، به‌طور هم‌زمان به‌شدت مبتنی بر آزادی و خودمختاری بوده است (Wagner, 1994: 5)؛ بنابراین، به گفتهٔ واگنر، دو تصویر عمومی اما ناسازگار از مدرنیته، یکی گفتمان آزادسازی و دیگری گفتمان منضبط‌سازی، ظهور کرده‌اند. این دو جنبه به‌گونه‌ای هم‌زمان در فرایند مدرنیته دیده شده‌اند.

شاید بتوان گفت، جامعه مدنی، مظهر اولی و دولت، مظهر دومی بوده است. گفتمان آزادسازی که به مراحل اولیه دوران مدرن مربوط می‌شود، جنبه‌های علمی، همچون انقلاب علمی، سیاسی، تقاضا برای حق تعیین سرنوشت در انقلاب‌های سیاسی، و اقتصادی مانند آزادی فعالیت‌های اقتصادی را دربر می‌گرفت. در این موارد، آزادی، مانند حقوق بشر، به‌عنوان امری بنیادین در نظر گرفته می‌شد. عملکرد بیشتر اقتصاد، سیاست، و علم، افراد را از بسیاری از نگرانی‌های جوامع سنتی رها کرد. در مقابل گفتمان آزادسازی، گفتمان منضبط‌سازی وجود دارد که بر این مبنا است که دولت، اغلب همچون وسیله‌ای برای امکان‌پذیر کردن فعالیت‌های اجتماعی روشنگری بوده است. دولت برای حفظ نظم اجتماعی ضروری دانسته شد و به‌مثابه تجسم اجتماعی عقل در نظر گرفته شد. دولت، وسیله‌ای برای محدود کردن اعمال و نظم بخشیدن و منضبط کردن افراد بوده است. نظریه «منضبط‌سازی» بر این فرض استوار است که خودمحدودسازی ناخواسته مدرنیته، پیامد اعمال مدرن است (Wagner, 1994: 5-7). در این مورد، نگاهی به شرایط دولت مدرن نیز ضروری به نظر می‌رسد.

۲. دولت مدرن

یکی از ویژگی‌ها و ابزارهای مدرنیته، دولت مدرن است. با وقوع جنگ‌های مذهبی در اروپا، نظریه سیاسی مدرنیته درگیر فراهم کردن امکاناتی برای صلح داخلی شد. راه‌حل ترجیحی مورد بحث در سده‌های هفدهم و هجدهم، «قرارداد اجتماعی» بود. دولت، به‌مثابه نهادی ایجاد شده بر اساس توافق قرارداد- و به‌منظور حفظ زندگی و آزادی اعضای آن دیده شد. در این زمینه، قوانین اساسی نوشته شده پس از انقلاب‌های سده هجدهم، به‌مثابه نوعی «قرارداد اجتماعی» در نظر گرفته شدند. این قوانین، می‌بایست حقوق فردی و جمعی تمام افراد و گروه‌های جامعه را در نظر می‌گرفتند و دولت مدرن، به‌عنوان نهادی بی‌طرف، آن را رعایت می‌کرد. ایده اصلی این بود که حکومت‌ها باید در حد امکان، توسط افرادی هم‌زبان تشکیل شوند که واکنش آن را «نظریه فرهنگی-زبانی حکومت» می‌نامد. این پاسخی برای چگونگی ترسیم مرزهای دولت مدرن بود که به‌طور مشخص بر مبنای اجتماع‌های زبانی تعیین می‌شد (Wagner, 2015). همچنین، در جوامع چندگانه‌ای که این نظریه سبب ایجاد

چالش و پیدایش مسئله ملی برای ملت‌ها و قومیت‌های زیرسلطه در آن‌ها شد، در صورت ماندن اختیاری گروه‌های اجتماعی مختلف، حکومت‌ها باید سازوکارهایی مانند فدرالیسم را برای ایجاد برابری درپیش می‌گرفتند. در اینجا مبنای فعالیت، ارتباط و تفاهم و همزیستی افراد بود که در جوامع هم‌زبان بهتر انجام می‌شود و از این نظرگاه، زبان، بهترین عامل مشترک انسانی است؛ بنابراین، در درجه نخست، زبان بود که مبنای فعالیت دولت‌های مدرن مستقل یا حکومت‌های ایالتی و محلی در دولت‌های فدرال قرار گرفت. در موارد اختلاف زبانی و دینی نیز سازوکارهای دموکراسی و فدرالیسم به کار گرفته شدند. روی هم‌رفته برای رسیدن به هدف دولت مدرن سکولار، که بی‌طرفی و رعایت برابری و عدالت است، به شیوه‌های مختلفی از سازوکارهای گوناگون استفاده شد. براین‌مبنا، دولت مدرن مبتنی بر توافق و قرارداد اجتماعی است، خواه توافق بین مردمانی هم‌زبان (و مانند این همگونی‌ها) یا هم‌زمان هم بین هم‌زبان‌ها و هم بین دگرزبان‌های درون یک کشور. بدون وجود چنین توافقی، و در صورت تصمیم‌گیری افراد و گروه‌ها به جای یکدیگر، دولت مدرن دموکراتیک ایجاد نخواهد شد.

به نظر ماکس وبر، دولت مدرن، شکل ویژه‌ای از دولت و مقوله عمومی‌تر «انجمن‌های سیاسی» بود. از دیدگاه او، دولت، انحصار استفاده مشروع از زور فیزیکی در اجرای نظم را در اختیار داشت. دولت مدرن، دارای نظم اداری و قانونی است که با قانون‌گذاری قابل‌تغییر بوده و به فعالیت‌های سازمانی کارمندان اداری که با مقررات نیز کنترل می‌شوند، جهت می‌دهد. این سیستم منظم، دارای اقتدار الزام‌آور و سازمان اجباری با پایه سرزمینی است. در ظهور دولت‌های مدرن در عصر مدرنیته، نه تنها دموکراتیزاسیون، بلکه طیف کلی‌ای از تغییرات مرتبط با مدرنیته شامل تحول شیوه تولید، تغییر رابطه بین شهر و حومه، تفکیک بین حوزه اقتصادی و سیاسی، فناوری‌های ارتباطی و نظارت، و... به گونه‌ای متمایز تأثیر داشته‌اند. پیرسون با بررسی نظریه‌ها و تعریف‌های مختلف، جنبه‌های نهادی و سازمانی مهم دولت مدرن را چنین برمی‌شمارد: انحصار و کنترل ابزار خشونت، سرزمین (موجودیت جغرافیایی و ژئوپلیتیک)، حاکمیت (اقتدار نهایی و مطلق در اجتماع سیاسی)، مشروطیت و مبتنی بر قانون اساسی بودن، حکومت قانون و قدرت

غیرشخصی، دیوان‌سالاری عمومی، اقتدار و مشروعیت، شهروندمداری و وضع مالیات (Pierson, 2004: 6-29).

بنابراین، دولت مدرن هم ساختار اداری مدیریت و هم مجموعه‌ای از مؤلفه‌های اجتماعی، سیاسی، و ایدئولوژیکی است. به عبارت دیگر، به گونه‌ای گسترده، مجموعه‌ای از عوامل ایدئولوژیکی و ساختاری هستند که دولت مدرن را مشخص و تعریف می‌کنند (Nelson, 2006: 5). دولت مدرن بر اساس فضیلت تناسب‌گرایی عمل می‌کند. در این دولت، وظایف قدرت حاکمه به گونه‌ای آگاهانه تفکیک می‌شوند (Petho, 2010). همچنین، آنچه دولت مدرن را منحصر به فرد می‌کند، این است که ایدئولوژی مشروعیت آن مبتنی بر مفهومی بی‌طبقه از اقتدار سیاسی است. دولت مدرن غربی به طور کامل یک ساختار قانونی یا به گفته وبر، یک «نظام عقلانی قانونی» است و اقتدارش را از طریق قانون اعمال می‌کند. پس دولت مدرن در کنار ویژگی‌های ساختاری سرزمین، حاکمیت، حکومت متمرکز، و قانون منسجم، برخی شکل‌های آگاهی دولت یا ایدئولوژی مشروعیت را نیز دارد. در واقع، هیچ دولتی نمی‌تواند بدون برخی اسطوره‌های عملی که به آن مشروعیت می‌بخشند، باقی بماند. ایدئولوژی مشروعیت بخش بر اساس اسطوره تأسیس که از طریق آن در آغاز ایجاد شده‌اند، در دولت‌های ابتدایی از طریق خدایان و در دولت‌های مدرن از طریق جلب رضایت و موافقت منطقی، ویژگی همه دولت‌ها بوده است (Nelson, 2006: 6-8).

علاوه بر ویژگی‌های سیاسی، دولت مدرن مبتنی بر وجود نوعی طبقه‌بندی اجتماعی-اقتصادی ویژه و متمایز با جامعه پیشامدرن است. «قطاعی بودن»، ویژگی جامعه پیشامدرن بوده است که با گذر از این حالت، تشکیل حاکمیت سرزمینی مقتدرانه امکان‌پذیر می‌شود. به گونه‌ای واضح، حاکمیت دولت نمی‌تواند در جایی که واحدهای اجتماعی تابع، دارای اقتدار واقعی هستند، وجود داشته باشد. به نظر نلسون این یکی از دلایل این واقعیت است که بسیاری از دولت‌های جهان سوم، تنها به صورت اسمی دولت هستند (Nelson, 2006: 9). دولت‌های مدرن، در حال تحول و تکامل هستند و اجتماعی‌تر شده‌اند؛ به گونه‌ای که به لحاظ اقتصادی اغلب به سوی دولت‌های رفاه رفته‌اند و حتی در عصر جهانی‌شدن، ضمن نفوذپذیری مرزها، به جای «پایان دولت»، دولت‌ها نقش مهمی در تنظیم بازار، رفاه، و خدمات اجتماعی ایفا کرده‌اند (Steinmo, 2010).

۳. دولت‌های شبه‌مدرن در خاورمیانه

براساس آنچه در مورد ویژگی‌های دولت مدرن گفته شد، به دلیل فقدان یا نقص در برخی از ویژگی‌های یادشده در اغلب دولت‌های خاورمیانه، می‌توان دولت‌های این منطقه را «شبه‌مدرن» نامید. این‌گونه دولت‌ها نه تنها به لحاظ گفتمان آزادسازی، بلکه از نظر گفتمان منضبط‌سازی نیز مشکل دارند. در دولت‌های مطلقه پیشامدرن، برخی از ویژگی‌های دولت مدرن از جمله انحصار ابراز خشونت، سرزمین، حاکمیت، بوروکراسی، و مالیات به شیوه‌های مختلف و متفاوتی وجود داشته‌اند (Pierson, 2004: 40). در دولت‌های شبه‌مدرن استبدادی نیز این موارد که بیشتر جنبه‌های ظاهری دولت هستند، دیده می‌شوند و دولت‌های خاورمیانه نیز این‌ها را بیشتر از ویژگی‌های محتوایی دیگر کسب می‌کنند.

دولت‌های شبه‌مدرن خاورمیانه‌ای، در مقایسه با دولت‌های مدرن، تقریباً به لحاظ نهادی و سازمانی و همچنین ایدئولوژیکی و مشروعیت، دارای ایرادهایی بوده‌اند. در این دولت‌ها با وجود تفکیک ظاهری قوا، در عمل تفکیک نسبی انجام نشده است و اغلب، قوه قضائیه مستقلی دیده نمی‌شود. در دیوان‌سالاری عمومی دولت مدرن، مقررات و رویه‌های ثابت، سلسله‌مراتب، و مسئولیت وجود دارد و مبتنی بر دانش و تخصص است تا دولتی بی‌طرف ایجاد شود؛ چیزی که در دولت‌های شبه‌مدرن خاورمیانه رعایت نشده و بوروکراسی در آن‌ها مبتنی بر قوم‌و خویش‌گرایی، مذهب‌گرایی، طایفه‌گرایی، و... است که همه آن‌ها در ناکارآمدی دولت از یک سو و نارضایتی گروه‌های اجتماعی از سوی دیگر مؤثر بوده‌اند. چون آزادی سیاسی، رسانه و مطبوعات، و نظارت وجود ندارد، معمولاً سازوکارهای سیاسی و انتخاباتی، مبتنی بر رأی مردم و اجماع گروه‌ها نبوده و به‌طور عام، فاقد مشروعیت واقعی مردمی هستند و در واقع، حقوق شهروندی به‌صورت برابر در بسیاری از زمینه‌ها رعایت نشده است و شهروندان، مشارکت واقعی‌ای در تعیین سرنوشت خویش نداشته‌اند.

در مورد طبقه‌بندی اجتماعی جامعه نیز جوامع خاورمیانه، از یک سو نتوانسته‌اند از حالت قطاعی طایفه‌ای گذر کنند و دولت مدرن دارای شهروندان برابری را ایجاد کنند و از سوی دیگر، دولت‌هایی چندگانه (ملیتی، زبانی، فرهنگی، و...) بوده‌اند که

عدم رعایت حقوق این گروه‌ها سبب انجام تلاش‌های موازی برای ایجاد اقتدار واقعی و دولت مدرن مبتنی بر همان نظریهٔ زبانی یا ملیتی نه تنها سرزمینی-شده است. همچنین، در زمینهٔ تحول دولت مدرن، این دولت‌ها کمتر اجتماعی بوده و با وجود منابع عظیم زیرزمینی، نقش اندکی در بهبود رفاه، ارائه خدمات اجتماعی، و ارتقای کیفیت آموزشی و سطح فرهنگی داشته‌اند. عدالت اقتصادی-اجتماعی، به‌ویژه در مورد ثروت ملی رعایت نشده و در نتیجه، رابطهٔ مرکز-پیرامون و نیز فاصلهٔ طبقاتی به وجود آمده است. در حالی که وضع مالیات در دولت‌های مدرن غربی به حدی مهم بوده است که ماکس وبر آن را برای وجود دولت‌های مدرن حیاتی می‌داند (Pierson, 2004: 23)، بسیاری از دولت‌های خاورمیانه به دلیل وجود دولت رانتیر، ثروتمند بودن، و استفادهٔ انحصاری دولت زیر سلطهٔ یک گروه خاص از ذخایر فراوان زیرزمینی، چندان به مالیات مردم وابسته نیست و این خود، سبب استبداد و بی‌توجهی به مردم و حقوق گروه‌های مختلف شده است.

همان‌گونه که گفته شد، دولت مدرن با ایدئولوژی مشروعیت قانونی-منطقی همراه بوده است، اما دولت‌های خاورمیانه و به تبع آن‌ها داعش، از این ایدئولوژی دولت مدرن برخوردار نبوده‌اند و بر مبنای اجبار و زور و ایدئولوژی دینی یا خدایی پیشامدرن بنیاد نهاده شده‌اند. در همین راستا، یک ویژگی دولت مدرن، سکولار بودن آن است. بر اساس تعریف اسمیت، «دولت سکولار، دولتی است که آزادی فردی و جمعی دین را تضمین کند، با افراد همچون شهروندان بدون توجه به دینشان رفتار کند، اساساً با دین ویژه‌ای مرتبط نباشد، در پی تقویت یا تخریب دین نباشد» (Bhargava, 2010: 117)؛ بر این اساس، دولت، وسیله‌ای برای تأمین رفاه، امنیت، و... برای همهٔ گروه‌های اجتماعی است، اما در خاورمیانه، دولت برعکس، مبتنی بر همانندسازی، یعنی به خطر افتادن امنیت گروه‌ها بوده است. از یک سو، دولتمردان، بی‌طرفی را رعایت نمی‌کنند و از سوی دیگر، سکولاریسم خوشایند جریان‌های دینی و سنتی، به‌ویژه برخی طبقات سنتی بانفوذ جامعه نیست و برای آن‌ها آزادی برای همه، برابری همهٔ گروه‌ها، و حکومت غیراسلامی و غیردینی که به اجرای کامل شریعت برای همه نپردازد، قابل قبول نبوده است. سیاست‌مداران مدرن نتوانسته‌اند به‌سوی ایجاد دولتی بی‌طرف و همزیستی مسالمت‌آمیز و ایجاد عدالت و برابری در

بین گروه‌های اجتماعی مختلف (یعنی تعریف معتدل از سکولاریسم) حرکت کنند. آنان سیاست همانندسازی در برابر گروه‌های قومی-مذهبی، استفاده سیاسی از شکاف‌های اجتماعی به‌ویژه شکاف‌های مذهبی، حمایت از یک گروه اجتماعی و گاهی نیز ضدیت با دین را در چنین جوامع سنتی‌ای که دین در آن‌ها نفوذ فراوانی دارد، درپیش گرفته‌اند.

همچنین، برخلاف برخی از دولت‌های مدرن غربی که اگر در آن‌ها مرزهای سیاسی و اجتماعی بر هم منطبق نبوده است (مانند سوئیس، بلژیک، و...) سازوکارهای سیاسی‌ای برای احقاق حق گروه‌های اجتماعی درپیش گرفته شده است، در دولت‌های شبه‌مدرن خاورمیانه به بافت اجتماعی توجهی نشده است. از یک سو مرز مصنوعی کشورها در حد معقولی با مرزهای اجتماعی همخوانی ندارد و از سوی دیگر، سازوکار و الگوی حکومتی مناسبی برای احقاق حق گروه‌های اجتماعی در نظر گرفته نشده است. به همین دلیل در این منطقه اغلب تلاش‌هایی برای تطبیق مرزهای سیاسی و اجتماعی انجام شده که تشکیل «داعش» نیز حرکتی در همین راستا بوده است. داعش از پایان دادن به مرزهای «سایکس-پیکو» صحبت کرده است تا اجتماع سنی‌های دو کشور عراق و سوریه، متحد و دارای یک دولت شوند و اختلاف‌های مذهبی داخلی نداشته باشند (ابوبکر علی، ۱۳۹۵: ۶۳).

۴. ظهور داعش

«داعش» به‌مثابه سازمانی نظامی و سلفی جهادی به‌لحاظ فکری نتیجه مشکلات داخلی سلفی‌گری جهادی، به‌ویژه «القاعده» بوده است. پس از سقوط رژیم بعث در عراق و در خلأ سیاسی، نظامی، و سازمانی پس از آن، گروه‌های سلفی و القاعده به‌عنوان یکی از قدرتمندترین و فعال‌ترین این نیروها و گروه‌ها ظهور کردند و به رویارویی با آمریکا و متحدانش پرداختند. راهبرد اصلی «القاعده» بر جهاد علیه دشمن دور، یعنی غیرمسلمانان خارج از دنیای اسلام، به‌ویژه آمریکا و غرب، و اخراج آن‌ها از منطقه بنیان گذاشته شده بود. ابومصعب الزرقاوی (۲۰۰۶-۱۹۶۶) جهادگر اردنی و شاگرد ابومحمد مقدسی، نظریه‌پرداز بزرگ سلفیت جهادی، این راهبرد را در عراق توسعه داد و اجرا کرد؛ به‌گونه‌ای که برخی وی را بنیانگذار واقعی «داعش» می‌دانند (ابوبکر علی، ۱۳۹۵: ۲۹-۲۹).

۲۸). او ابتدا رهبر جماعت «التوحید و الجهاد» بود و در سال ۲۰۰۴، نام آن را به «سازمان القاعده در درهٔ رافدین» تغییر داد و با بن‌لادن بیعت کرد. پس از کشته شدن او در سال ۲۰۰۶، «مجلس شورای مجاهدین» با انتشار بیانیه‌ای، تشکیل «دولت اسلامی عراق» به رهبری ابوعمر البغدادی را به سبب مظلومیت اهل سنت عراق و برای احقاق حق آن‌ها اعلام کرد و به این ترتیب، رهبری القاعده به بغدادی واگذار شد که او نیز در سال ۲۰۱۰ کشته شد و بغدادی دوم، ابراهیم بن عواد بن ابراهیم البدری القرشی السامرائی، مشهور به ابوبکر البغدادی، رهبری القاعده در عراق را به دست گرفت. بغدادی که از بنیانگذاران «سپاه اهل سنت و جماعت» و عضو شورای «مجلس شورای مجاهدین» بود، پس از تحت فشار قرار گرفتن در عراق، از بی‌نظمی سوریه استفاده کرد و برای حمایت از اهل سنت سوریه به سوی آن کشور رفت و در اواخر سال ۲۰۱۱ «جبهه النصره» را تأسیس کرد و ابومحمد الجولانی به عنوان «امیر» آن تعیین شد (ابوبکر علی، ۱۳۹۵: ۳۲-۳۰؛ اصفهانی و یلمه، ۱۳۹۵). بغدادی که پیشتر در عراق، «دولت اسلامی عراق» را تأسیس کرده بود، در آوریل ۲۰۱۲، نام سازمان را به «دولت اسلامی عراق و شام» تغییر داد و از «جبهه النصره» نیز خواست که با آن ادغام شود، اما براساس توصیهٔ ایمن الظواهری، رهبر جدید «القاعده»، این اقدام انجام نشد. با وجود این، سازمان‌ها و گروه‌های مسلح و افراد مختلفی به این سازمان پیوستند. سرانجام با گسترش این سازمان و پس از گرفتن استان موصل و بعد از آن، استان «صلاح‌الدین» و بخش گسترده‌ای از استان «الانبار»، داعش در ۲۹/۶/۲۰۱۴ اعلام خلافت کرد. پس از این مرحله نیز با اشاره به لغو مرزهای «سایکس‌پیکو» و از جمله مرز بین عراق و سوریه، پسوند «عراق و شام» از نام سازمان حذف و تبدیل به «دولت اسلامی» شد. سلسله‌مراتب سازمانی این گروه به ترتیب به صورت خلیفه، انجمن شورا، اهل حل و عقد، دستهٔ شرعی، دستهٔ رسانه، و بیت‌المال بوده است (ابوبکر علی، ۱۳۹۵: ۳۴-۳۳).

۵. عوامل ظهور: داعش برآیند تندروی دینی و ناکارآمدی دولت‌های شبه‌مدرن

داعش نیز مانند برخی از دولت‌های معاصر، سازمانی مبتنی بر دین است. این سازمان در پی جایگزینی لیبرالیسم و ایدئولوژی‌های غربی دیگر با ایدئولوژی اسلامی بوده است. در طول تاریخ معاصر، کشورها و حکومت‌هایی مانند پاکستان، اسرائیل، و... بر مبنای

دین یا مذهب خاصی تشکیل شده‌اند که برخی از آن‌ها زیر سلطه قوم یا مذهب غالب، ویژگی‌های تنوع هویتی قومیتی و مذهبی - را در نظر نگرفته‌اند؛ برای مثال، در پاکستان که براساس دین اسلام از هند جدا شد، در آغاز به تنوع قومی توجه زیادی نشد که این خود، سبب به وجود آمدن مسائل اجتماعی-سیاسی داخلی و در نهایت، جدا شدن بنگلادش و تداوم تنش‌های دیگر در این کشور شد (Mofidi, 2015). در این مورد، از برخی جنبه‌ها، نحوه تشکیل این دولت اسلامی، شبیه اسرائیل است که بر مبنای دین یهود و ظلم به یهودی‌ها تشکیل شده است و تمام یهودیان به آنجا فراخوانده شدند. داعش نیز بر مبنای دین اسلام و ظلم به اجتماع سنی (اگرچه مسلمانان، برخلاف یهودی‌ها، دارای کشورهای بسیاری بوده‌اند) با تشکیل خلافت و دولت اسلامی، مسلمانان را از سراسر جهان به آنجا فراخواند که این خود، نشان‌دهنده تأثیر دین و عملکرد دولت‌ها در پیدایش آن است.

به گونه‌ای مشخص، پدیده داعش، معلولی تک‌علتی نیست و عوامل مختلف درون و برون‌دینی و داخلی و خارجی در ایجاد و ظهور قهری آن نقش داشته‌اند که در اینجا بیشتر به عوامل داخلی و زمینه‌های تاریخی و نهادی مؤثر بر ظهور آن در کشورهای خاورمیانه می‌پردازیم. برخی از عوامل اساسی مطرح شده برای ظهور داعش عبارتند از: گسترش تفکر افراط‌گرایی اسلامی در کشورهای اسلامی به‌ویژه عراق و سوریه، ایجاد خلأ سیاسی در برخی از مناطق و بی‌نظمی سیاسی در عراق، دخالت کشورهای مختلف منطقه‌ای و جهانی در عراق و سوریه و استفاده از اختلاف سنی و شیعه به‌عنوان ابزار مدیریت کشمکش‌ها و رسیدن به منافع خویش، تلاش برای ملت‌سازی خونین مبتنی بر دین و ایجاد دولت سنی. در میان این عوامل، تفکر افراط‌گرایی اسلامی و عملکرد نامناسب دولت‌های شبه‌مدرن و حاکمان به‌ظاهر مدرن در جامعه سنتی و دارای بافت ترکیبی متفاوت و متنوع، دو عامل کلی و اصلی بوده‌اند. افراط‌گرایی از یک‌سو و نادموکراتیک بودن دولت، یعنی عدم رعایت حقوق فردی و گروهی شهروندان و عدم مشارکت آن‌ها در قدرت، و استبداد از سوی دیگر، شرایط را برای ظهور سازمانی مانند داعش فراهم کرد. در جوامع جهان‌سومی که نسیم مدرنیته دیر هنگام و ناقص به آن‌ها رسید، جنبه وحدت‌گرایی افراطی اجتماعی از سوی داعیان تجدد و دولت‌های شبه‌مدرن آن‌ها، به‌سوی نابودی تنوع اجتماعی رفت و روزبه‌روز تهدیدآمیزتر و شدیدتر

شد و برخلاف غرب، به‌سوی عدم تساهل اجتماعی و نقض حقوق و آزادی‌ها و همانندسازی پیش رفت که برخی از پیامدهای اجتماعی-سیاسی را به‌دنبال داشت. درنهایت، تأکید بر این امر، سبب بازپس‌گیری این جنبه وحدت‌گرایی از سوی جریان‌های تندرو همانندساز، همچون جریان‌های شووینستی قوم‌گرایانه و جریان‌های افراط‌گرای اسلامی شد تا بار دیگر در جست‌وجوی وحدتی یکسان‌ساز مبتنی بر دین باشند. به‌هرحال، دولت شبه‌مدرن در خاورمیانه به‌سوی دولتی با عملکرد نامناسب و ناکارآمد پیش رفت که نتیجه‌اش خشونت، بی‌ثباتی سیاسی، و ظهور سازمان‌های تندروی همچون القاعده، طالبان، و داعش بود. این دو عامل اصلی با هم و گاهی با ابزارهای مشترکی به خلق «داعش» کمک کرده‌اند که در مورد آن‌ها و برای تبیین بیشتر در اینجا لازم است بنیادگرایی اسلامی، به‌عنوان ریشه افراط‌گرایی و اسلام سیاسی، و تأثیر دولت‌های شبه‌مدرن خاورمیانه‌ای توضیح داده شوند.

۱-۵. بنیادگرایی اسلامی: تقابل با مدرنیته

از همان ابتدای ظهور مدرنیته، عده‌ای از موضع سنت با آن به مقابله پرداختند (تورن، ۱۳۸۵: ۹). مارشال برمن، تجربه‌های زیست‌نویین را «مدرنیته» می‌نامد و بر این نظر است که مدرن بودن، به‌معنای تعلق داشتن به محیطی است که مابرجا، قدرت، شادی، رشد، و دگرگونی خود و جهان را به ما وعده می‌دهد و درعین‌حال، ما را با تهدید نابودی و تخریب همه آنچه داریم، همه آنچه می‌دانیم، و همه آنچه هستیم، روبه‌رو می‌کند (برمن، ۱۳۸۳: ۱۴)؛ و به‌این ترتیب، بیشتر مردم، مدرنیته را به‌منزله تهدید تاریخ و سنت‌های خویش تجربه کرده‌اند که واکنش‌هایی را در پی داشته است و این واکنش‌ها در جوامع اسلامی به افراط و خشونت گراییده‌اند.

بنیادگرایی دینی، نوعی واکنش اجتماعی دینی به تهدید خیالی تحمیل‌شده توسط برخی از جنبه‌های مدرنیته و جهانی‌شدن است. این پدیده به‌دلیل وجود ویژگی‌های ذات‌باورانه و برتری‌جویانه آشکارتر، بیشتر از ستیزهای قومی و جنبش‌های ناسیونالیستی، خاص‌گرایانه است. کاربرد این واژه به دهه‌های نخست قرن بیستم و پروتستان‌های آمریکا، که به‌صورت جدی با تجدد به مقابله برخاستند، برمی‌گردد. به‌نظر آنان، همه آنچه در کتاب مقدس آمده است، درست است و نیازی

به بازخوانی، تعدیل، یا حتی مسکوت گذاشتن ندارد. بنیادگرایی دینی به دین مشخصی محدود نمی‌شود و به لحاظ جغرافیایی، بسیار پراکنده است و از لحاظ پیروان و بسیج‌شوندگان نیز تنوع چشمگیری دارد. رابطه مشخص و معناداری میان سن، جنس، خاستگاه طبقاتی، و جایگاه اجتماعی پیروان آنها وجود ندارد و دارای ویژگی‌ها و اصول ایدئولوژیک متنوع و فراوانی نیز هست. به نظر بنیادگرایان، دگرگونی‌های اجتماعی، باعث تهدید شیوه زندگی، ارزش‌ها، و عقاید دینی مطلوب آنها می‌شود و باید سرسختانه با آنها مبارزه کرد. وضع موجود، نامطلوب، و ساختار حاکم فرهنگی، ناپسند است. آنها تجددستیزند و مدارا با فرهنگ جهانی را نوعی سازش با دشمن خدا تلقی کرده و آن را جایز نمی‌دانند. الگوی جامعه آرمانی آنها در بردارنده یک گذشته خیالی طلایی مبتنی بر ارزش‌های سنتی و دینی است؛ هرچند در عرضه روایتی مقدس از گذشته، غالباً گزینشی عمل می‌کنند (گل محمدی، ۱۳۸۶: ۱۷۹-۱۷۶). بنیادگراها که محافظه‌کاران اعتقادی قوی‌ای هستند، برخلاف تجددگراها، می‌خواهند به استانداردهای خالص و پاک دوران کهن برگردند. آنها به نظامی ملی و جهانی که به لحاظ فرهنگی با دین در ارتباط است، علاقه‌مند هستند. با کاهش سلطه سیاسی دین و رفتن به سوی مدرنیته و سکولاریسم، بنیادگرهای جدید و ادیان سیاسی ظهور کردند (Mofidi, 2014).

از نگاه الهیاتی، مدرنیسم، مخالف بنیادگرایی است، زیرا تلاش می‌کند آموزه‌های دینی را براساس شرایط جاری، بازتفسیر کند.

تعریف‌های مختلف پژوهشگران نشان می‌دهد که بدون مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون، بنیادگرایی وجود نخواهد داشت. مدرنیزاسیون به شکل اولیه، با بحران هویت همراه است. بنیادگرایان در زمان‌های بحران ظهور می‌کنند و بنیادگرایی، واکنش به تهدید یا بحران است. جدای از شرایط مادی و رشد اقتصادی، پروژه مدرنیزاسیون، شامل عناصر ایدئولوژیکی و فرهنگی است. دموکراسی، پلورالیسم، حقوق بشر، و مدارای متقابل، محصولات اساسی مدرنیته فرهنگی هستند که بنیادگرایان دینی آنها را به چالش می‌کشند. ایده‌های اصلی بنیادگراها عبارتند از: تأکید بر الهام‌بخشی، اقتدار نهایی، کامل بودن و شفافیت کتاب‌های مقدس، به‌عنوان منابع عقیده، دانش، اخلاقیات و رفتارها؛ عدم تحمل دگراندیشی و انحصار حقیقت؛ توسل به گذشته به شیوه‌ای انتخابی

با ایجاد رابطه‌ای بین گذشته و حال، کسب قدرت سیاسی و تغییر دولت برای رسیدن به اهداف خود و رهبری کاریزماتیک. /مرسون و هارتمن به ۹ ویژگی گروه‌های بنیادگرا شامل پنج مورد ایدئولوژیکی و چهار مورد سازمانی اشاره می‌کنند. موارد ایدئولوژیکی عبارتند از: واکنش به حاشیه رفتن دین، انتخابی بودن یعنی انتخاب و شکل‌دهی دوباره به سنت، جهان‌بینی دوگانه (شر و خیر، و...)، مطلق‌گرایی و قداست متون سنتی، هزاره‌گرایی و مهدویت (پایان معجزه‌آسا و مقدس تاریخ). موارد سازمانی عبارتند از: عضویت انتخابی، مرزهای سخت، سازمان اقتدارطلب (پیرامون رهبران کاریزما)، مقررات رفتاری (Mofidi, 2014).

انواع بنیادگرایی دینی عبارتند از: بنیادگرایی مسیحی، بنیادگرایی اسلامی، بنیادگرایی یهودی، بنیادگرایی دینی در شرق آسیا (گل‌محمدی، ۱۳۸۶: ۱۷۶). اگرچه بنیادگرایی، ابتدا در یک جامعه مسیحی شکل گرفت، اما تنوع و گسترش آن در جهان اسلام بیشتر بوده است. در کشورهای اسلامی، تقابل با مدرنیته و ارکان آن از جمله دولت مدرن و سکولار، فرهنگ مدرن و سکولاریسم، ریشه‌ای تاریخی دارد و به نخستین حرکت‌ها در مقابل جریان مدرنیسم برمی‌گردد. در برخی از جوامع اسلامی، بنیادگراها تا حد زیادی مهار شده و تحت کنترل درآمده‌اند و در برخی جاها توانسته‌اند قدرت را به دست گیرند. بنیادگرایی اسلامی، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین بنیادگرایی نسبت به ادیان دیگر است.

گروه‌های بنیادگرای اسلامی هم انقلابی و هم واکنشی بوده‌اند. براساس قرآن و حدیث، آن‌ها تلاش می‌کنند اسلام را از اعمال محلی یا غیراسلامی که ممکن است در طول قرن‌ها به آن آغشته شده باشد، پاک کرده و به دوران صدر اسلام برگردند و از این رو، هم در برابر اسلام سنتی و تصوف و هم در برابر مدرنیته، جبهه‌گیری کرده‌اند؛ بنابراین، قصد دارند ایده «حکومت خدا» را به جای دموکراسی (حکومت مردم) و نظم خدایی را به جای دولت سکولار قرار دهند. ظهور بنیادگرایی اسلامی به‌عنوان پاسخی به نفوذ فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی و در پی آن، بحران اجتماعی-اقتصادی و حکومت مستبدانه دیده شده است که سبب ایجاد شکاف در اغلب کشورهای اسلامی شده است: از یک سو سکولاریست‌ها و از سوی دیگر، بنیادگرایان اسلامی. این شکاف گاهی به دلیل نظم شبه‌سکولار انحصاری یا

برخلاف آن، بنیادگرایی حکومتی (هر دو تحمیل شده از بالا توسط دولت‌ها که زمینه را برای بنیادگرایی اسلامی یا جنبش سکولاریستی در مقابل خود فراهم کرده‌اند) به وجود آمده که موجب تندروی هر دو طرف شده است (Mofidi, 2014).

بنیادگرایان اسلامی دارای چنین ویژگی‌هایی هستند: ۱. از لحاظ تفسیر شریعت، جایگاه فقه و فقیه و قرائت مسلط با هم متفاوتند؛ ۲. بر بازسازی تاریخ اسلام تأکید می‌کنند و تصویری از گذشته طلایی امت اسلام ارائه می‌دهند؛ ۳. تصویر نسبتاً منفی و نامطلوبی از جهان معاصر عرضه می‌کنند؛ ۴. راه رستگاری را تنها در اسلام و تاریخ آن جست‌وجو می‌کنند و به این منظور، نخستین گام برای در خدمت دین قرار گرفتن، سیاست است؛ ۵. در این دیدگاه، پس از پاکسازی جهان اسلام نوبت به بلاد کفر می‌رسد تا جامعه جهانی اسلامی تشکیل شود. در این جامعه، نوعی ساختارشکنی دوگانه لازم است. کنشگران اجتماعی باید از خود به‌عنوان سوژه، ساختارشکنی کنند و زنان، تابع و تسلیم مردان شوند. بنیادگرایی اسلامی با این ویژگی‌ها امروزه در سراسر جهان اسلام و بسیاری از کشورهای دارای اقلیت مسلمان دیده می‌شود (گل محمدی، ۱۳۸۶: ۱۹۲-۱۸۵).

همان‌گونه که گفته شد، عقلانیت یکی از ارکان مهم مدرنیته است؛ بنابراین، اسلام‌گرایان از منظر دین و سنت که عقل انسان را در درجه پایین‌تری از وحی و امر دینی می‌دانند، در برابر حرکت مدرنیته، به‌ویژه جنبه نرم‌افزاری و فرهنگی آن که همراه جنبه سخت‌افزاری به جوامع اسلامی سرازیر شده بود، به مقابله برخاستند. در این مورد، به‌نظر ژاک برگ، توقف اجتهاد و اصلاح‌گری با عنوان مبارزه با بدعت، در پیدایش و رشد بنیادگرایی اسلامی مؤثر بوده است. به‌نظر وی، تغییرات و انقلاب‌های صنعتی به‌وجود آمد، ولی فقه اسلامی به‌شکل سنتی خود باقی ماند؛ بنابراین، اسلام با مدرنیته و سکولاریسم روبه‌رو شد. اسلام‌گرایان، الزاماً با ترقی و تکنیک مخالف نیستند، اما ترقی و تکنیک را نه به‌صورت غربی، بلکه همراه با یک اخلاق مذهبی می‌خواهند (اصفهانی و یلمه، ۱۳۹۵)؛ برای مثال، داعش به‌عنوان جریانی افراط‌گرا و واکنشی، بسیاری از جنبه‌های مدرن، مانند آزادی، حقوق برابر همه اقشار جامعه از جمله زنان، شیوه حکومت، ایدئولوژی، و... را کنار می‌گذارد، اما از بعضی بخش‌های آن مانند فناوری مدرن و ابزارهای دولت مدرن استفاده می‌کند. داعش از فناوری مدرنیته، به‌ویژه مهندسی

نظامی با پیشرفته‌ترین فناوری‌ها به شیوه‌های مختلف، به‌ویژه کمک‌های شرکت‌های مختلف بین‌المللی و کمک غیرمستقیم برخی از کشورها و نیروهای بعثی سابق، و فناوری ارتباطی و رسانه‌ای استفاده کرده است که امکانات و تجهیزات مدرن آن‌ها به‌خوبی این نکته را نشان می‌دهد. در واقع، جوامع اسلامی، تنها خواهان جنبه‌ی مدرنیزاسیون مدرنیته بودند و در برابر جنبه‌های دیگر آن ایستادگی کردند. حتی حاکمان تجددگرای آن‌ها نیز خواهان اجرای تمام ابعاد مدرنیته نبودند، زیرا تمایل داشتند فضای را برای اعمال قدرت خویش نگه دارند. این افراد نیز اگرچه نسبت به اسلام‌گرایان و سنت‌گرایان، نیم‌نگاهی به آزادی فردی و اقتصادی داشتند، اما از نگاه آن‌ها، فضای جامعه برای آزادی سیاسی مناسب نبود. به این ترتیب، از یک سو آزادی و حقوق مردم رعایت نشد و از سوی دیگر، با ورود مدرنیته، این جوامع دچار بحران شدند. بر این اساس، طبق نظر هریردکم‌جیان، با ظهور رهبری فرهمند در جامعه‌ای گرفتار آشفتگی و بحران عمیق، دو شرط قدرت‌یابی معنوی، اجتماعی و سیاسی بنیادگرایان اسلامی فراهم شد (اصفهانی و یلمه، ۱۳۹۵).

بنابراین، وجود جامعه سنتی و در پی آن بنیادگرایی، اغلب راه را برای ظهور دین سیاسی هموار می‌کند. در کشورهای خاورمیانه، کند بودن روند مدرنیزاسیون و مدرنیته، سبب سنتی ماندن و شدت رشد بنیادگرایی شد که در نتیجه آن، دین سیاسی و حکومت‌های دینی در تقابل با مدرنیته و جهانی شدن سربرآوردند و سیاست‌مداران و رهبران مذهبی با آگاهی از وجود جامعه سنتی، از ظرفیت سیاسی دین استفاده کردند (Mofidi, 2014). به‌رحال، وجود بنیادگرایی در جامعه و ظهور جریان‌های تندرو اسلامی هم در مقابل حرکت کلی و خزنده مدرنیته و سکولاریسم و هم در مقابل دولت‌های شبه‌سکولار، یکی از ریشه‌ها و دلایل اصلی پیدایش سازمان‌هایی مانند داعش بوده است. عامل دیگر، عملکرد نامناسب و ناکارآمدی دولت‌های شبه‌مدرن خاورمیانه‌ای بوده است که در ادامه آن را بررسی می‌کنیم.

۲-۵. تأثیر دولت شبه‌مدرن بر ظهور داعش

در میان عوامل داخلی ظهور داعش و در کنار رشد بنیادگرایی دینی، برخی از پژوهش‌ها، بیشتر بر ضعف بودن دولت و ارتش تأکید می‌کنند، در حالی که در مورد

نقش نهاد دولت، به نظر می‌رسد که نقص در مدرن و سکولار بودن یا بی‌طرفی این نهاد، مؤثرتر بوده است. صرف قوی بودن دولت به لحاظ سرکوبگری و نظامی‌گری به جای نظام مناسب و مدیریت درست، نمی‌تواند ثبات اجتماعی-سیاسی داخلی را به دنبال داشته باشد و این جنبه بیشتر در مقابل تجاوز دولت‌های دیگر قابل قبول است. یکی از ویژگی‌های مهم دولت مدرن، حفظ حقوق شهروندان خویش و گروه‌های اجتماعی به گونه‌ای برابر و عادلانه و مدیریت جامعه توسط این نهاد بی‌طرف است، نه تضمین ثبات داخلی با زور و سرکوب که جنبه منفی و نقص دولت‌های شبه‌مدرن خاورمیانه‌ای است. توتالیتریسم و رشد دولت‌های تمامیت‌خواه و اجازه ندادن به رشد جامعه مدنی، سکولار واقعی نبودن و عدم رعایت حقوق و آزادی همه گروه‌های اجتماعی و سیاسی و مشارکت آن‌ها در قدرت سیاسی برخلاف رشد در حال افزایش رعایت این حقوق در جوامع پیشرفته، تأکید بر یکسان‌سازی مبتنی بر یک گروه اجتماعی قومی یا دینی و مذهبی، عدم مشروعیت مبتنی بر توافق همه گروه‌های اجتماعی-سیاسی، عدم تناسب ساختار سیاسی با بافت ترکیبی جامعه، برخی از معایب این دولت‌ها هستند. فقدان دموکراسی و توسعه سیاسی به گونه‌ای بوده است که نظام سیاسی در خاورمیانه مانند برخی جاهای دیگر جهان، و البته ضمن وجود برخی تفاوت‌ها، به سوی نظام‌های توتالیتری رفت که آزادی و حقوق مردم و گروه‌ها، یعنی اهداف اندیشه تجدد را پایمال کرد؛ برای مثال، در این زمینه می‌توان به عملکرد نامناسب و ناکارآمدی دولت در عراق و سوریه اشاره کرد که سبب غلبه بیشتر گفتمان منضبط‌سازی اجباری بر گفتمان آزادسازی، عدم رعایت حقوق اجتماع‌های قومی-مذهبی و توازن و مشارکت متناسب آن‌ها در قدرت یا عدم چرخش قدرت در بین نخبگان گروه‌های مختلف، احساس شکست و بی‌احترامی و به حاشیه رانده شدن برخی اجتماع‌ها (ابوبکر علی، ۱۳۹۵: ۸۰)، ایجاد بحران اجتماعی-سیاسی و در نتیجه کینه و اختلاف‌های اجتماعی و فرقه‌ای و جنگ داخلی شد.

بنابراین، زمینه اجتماعی-سیاسی لازم برای ظهور داعش، یعنی جامعه گرفتار آشفتگی و بحران، به وجود آمده بود. در واقع، این بحران به روند و چگونگی تشکیل دولت شبه‌مدرن و عملکرد آن در کشورهای مربوطه مربوط می‌شود که زمینه ایجاد

بحران هویت در برخی از گروه‌های اجتماعی، بحران مشروعیت برای خود دولت، و فساد و سرکوب را فراهم کرد. ناکارآمدی و عملکرد نامناسب دولت‌های شبه‌مدرن کشورهای اسلامی، به‌ویژه خاورمیانه، که سیاست یکسان‌سازی را بدون توجه به بافت اجتماعی و رعایت آزادی و حقوق گروه‌های اجتماعی مختلف در پیش گرفته‌اند، سبب ایجاد اختلاف‌های شدید اجتماعی شد. اختلاف‌های فراوان و خشونت‌آمیز، به‌ویژه میان اهل سنت و تشیع عراق، زمینه‌هایی را برای بروز بی‌ثباتی ایجاد کرده بود و حکومت‌های عراق نیز نتوانستند راهکار دموکراتیکی برای حل آن بیابند. در عراق دورهٔ صدام، سوسیال‌ناسیونالیسم مبتنی بر سنی‌گرایی و عدم رعایت حقوق شیعیان و کردها و نیز حاکمیت تک‌حزبی و نبودن آزادی سیاسی، و پس از صدام، شیعه‌گرایی و به‌حاشیه رانده شدن اجتماع سنی‌ها، هر دو به شکل‌های مختلفی زمینهٔ اختلاف‌ها را فراهم کرده بودند؛ بنابراین، دولت شبه‌مدرن در عراق برخلاف غرب، دارای جنبهٔ سکولاریستی، یعنی بی‌طرفی در برابر گروه‌های قومی-مذهبی مختلف نبوده است؛ برای مثال، ارتش پیشین عراق با توجه به تمامیت‌خواه بودن رژیم بعث و ایدئولوژی سرکوبگر و غیردموکراتیک آن، ارتش ایدئولوژیکی بود که در راستای خدمت به حزب بعث و ایدئولوژی سوسیال‌ناسیونالیست و حفظ منافع اجتماع عرب سنی تأسیس شده بود. به همین سبب بود که پس از شکست، بسیاری از نیروهای ارتش و دستگاه اطلاعاتی بعث عراق در رشد «داعش» نقش داشتند و از این طریق، جدیدترین فناوری‌های مدرن نظامی مورد استفادهٔ آن‌ها و از این طریق، جنبهٔ نظامی مدرنیزاسیون، در خدمت «داعش» قرار گرفت که این خود، کمک دیگری از سوی دولت شبه‌مدرن خاورمیانه‌ای به رشد این سازمان بود. ادغام افسران پیشین ارتش عراق با سازمان‌های جهادی، به روزهای نخست سقوط رژیم صدام و سازماندهی نیروهای جهادگرا مربوط می‌شود که جهادگری به‌نام *ابو الغادیه السوری* در داخل خاک سوریه و نزدیک مرز عراق پایگاهی برای فداییان ایجاد کرد و توانست تعداد قابل‌توجهی از افسران پیشین عراق و افرادی که در زمینهٔ جنگ مهارت خوبی داشتند را در آنجا گرد هم آورد. این افسران نه‌تنها در سازمان نظامی جایگاه و قدرت داشتند، بلکه چندین نفر از آن‌ها عضو «انجمن شورا» شدند ((ابوبکر علی، ۱۳۹۵: ۶۳-۶۱).

«داعش» در درون خود و با برجستگی دینی، تعصب عشیره‌ای، ناسیونالیسم مذهبی، ایدئولوژی، و دین را به هم گره زده است. این سازمان، ابراز و اعلام وجود دوباره سنی‌های عراق و سپس، سنی‌های سوریه است. تأثیر وجود ناسیونالیسم عراقی، عربی، و سنی‌گرایی و جنبه‌های مختلف آن، آشکارا دیده می‌شود. پس از سقوط رژیم صدام، اجتماع سنی‌ها به حاشیه رانده شدند و در نتیجه، تبعیض علیه خود و شکست بزرگی را احساس کردند. در حالی که اجتماع شیعی، برعکس، نوعی پیروزی تاریخی را احساس کرده و با روحیه انتقام‌گیری و غرور با طرف مقابل برخورد کرد. به همین دلیل، جریان‌های تندرو سنی به تبلیغ مذهبی شدید علیه شیعه پرداختند و بخش بزرگی از کینه، عصبانیت، و انتقام‌گیری‌های خود را متوجه رهبران و سازمان‌های شیعه‌مذهب کردند. به این ترتیب، پس از سقوط رژیم بعث، ایدئولوژی ضدیت با تشیع به ابزار سازماندهی سنی‌ها علیه واقعیت جدید تبدیل شد (ابوبکر علی، ۱۳۹۵، ۶۱-۵۸). در این زمینه، «داعش» از منحل کردن قرارداد «سایکس-پیکو»، تأسیس دولت، تأسیس نیروی نظامی، سیاسی، دینی و منطقه‌ای و مرحله انتقال دولت‌های کوچک ضعیف و وابسته منطقه که آن‌ها را مسئول شکست و شرمندگی مسلمانان، به‌ویژه اهل سنت در گذشته می‌داند، سخن راند (ابوبکر علی، ۱۳۹۵: ۸۹).

به‌هرحال، ویژگی‌های بیشتر اشاره‌شده دولت‌های ناموفق شبه‌مدرن در خاورمیانه، سبب بازپس‌گیری ابزارهای سیاسی آن‌ها توسط صاحبان اصلی آن‌ها شد؛ برای مثال، ناسیونالیست‌های عرب و بعثی‌ها به‌خوبی از دین استفاده ابزاری کردند. افراد لیبرالی مانند قسطنطین ژریقی (مسیحی) و سیاست‌مداران بعثی که گاهی افرادی غیرمسلمان بودند، از جمله میشل اقلق (مسیحی) که از بنیانگذاران آن بود، آشکارا از کارکردهای دین اسلام در راستای ناسیونالیسم عربی سخن گفته‌اند و اسلام را روح عربیسم دانسته‌اند که به ملت عرب انسجام می‌بخشد (Engineer, 1980: 9-10). اکنون نیز با توجه به نقش مهم بعثی‌ها در «داعش»، این سازمان با چنین تفکری در ارتباط است. ناسیونالیسم عربی به‌گونه‌ای با اسلام سنی گره خورده است و به‌زعم برخی از ناسیونالیست‌های عرب، اسلام شیعی (اگرچه ریشه‌های آن به اختلاف‌های درون‌دینی عرب‌های صدر اسلام برمی‌گردد)، به‌لحاظ سیاسی، ابزار سیاسی و ساخته‌وپرداخته ناسیونالیست‌های ضدعرب، به‌ویژه ناسیونالیسم ایرانی‌فارسی بوده و درمقابل آن شکل

گرفته است که با ورود دوباره به جامعه عربی، اکنون به هویت بخش‌هایی از ملت عرب تبدیل شده است که این به‌گونه‌ای تحلیل بردن و نفوذ سیاست بیگانه به درون هویت سنی عربی و درنهایت، یکی از دشمنان داخلی برای جریان‌های سنی تندرو، به‌ویژه «داعش» به‌شمار می‌آید (موفیدی، ۲۰۱۶). به‌هرحال، داعش تلاش می‌کند که ابزار سیاسی دین را از دست دولت‌های شبه‌مدرن بازپس بگیرد.

اما ابزار سیاسی دیگر بازپس گرفته‌شده از این دولت‌های به‌اصطلاح مدرن، ابزار ملت‌سازی خشن و پرده‌پنهان‌سازی ناهمگونی و تلاش برای همانندسازی بوده است. پدیده «داعش» و امثال آن، هم نتیجه واکنش به مدرنیته و حرکت خزنده سکولاریسم و احساس خطری بوده است که همیشه در جوامع سنتی براساس ویژگی محافظه‌کارانه و عدم پذیرش تغییرات به‌وجود می‌آید، و هم خود، نتیجه اعمال و تندروی‌های برخی از مدرنیست‌ها و جریان‌های لائیک و بی‌توجهی آن‌ها به بافت اجتماعی جوامع سنتی بوده است؛ همان تلاش‌هایی که برخی حاکمان دولت‌های شبه‌مدرن شرقی، با عنوان ملت‌سازی، برای یکدست، یکنواخت، و یک ملت نشان دادن کشورهای چندملیتی و همانندسازی اجباری کشورها انجام داده‌اند، به‌گونه‌ای دیگر و معمولاً با خشونت زیر پرچم دین در طول تاریخ انجام شده که اکنون جلوه‌ای نو به خود گرفته است. شوینیست‌های حاکم بر دولت‌های شبه‌مدرن شرقی-خاورمیانه‌ای با دراختیار گرفتن نهاد دولت به شیوه‌های مختلف با عنوان دولت‌ملت‌سازی و بدون فهم و تطبیق آن ساختار سیاسی با بافت اجتماعی جامعه خویش، به‌شدت سیاست همانندسازی را پیش برده‌اند. در این مورد، خشونت داعشی، برای مثال در برابر غیرمسلمانانی مانند کردهای ایزدی، امر تازه‌ای نیست، بلکه تکرار و تداوم همان نسل‌کشی‌هایی بوده است که به شیوه‌های مختلف فیزیکی و غیرفیزیکی توسط دولت‌های منطقه در طول یک قرن گذشته انجام شده است (موفیدی، ۲۰۱۶)؛ بنابراین، سیاست داعش شکل خشن‌تر و تحت تأثیر همان سیاست و رفتار سیاسی دولت‌های شبه‌مدرن منطقه است.

نتیجه‌گیری

«داعش» به‌عنوان یک سازمان افراط‌گرای اسلامی، به‌طور طبیعی مخالف اغلب جنبه‌های مدرنیته، به‌ویژه جنبه فکری-فرهنگی آن است. در واقع، آن‌ها از مدرنیته تنها جنبه فناورانه آن را پذیرفته و ابزارهای مدرنیته برخاسته از «عقل مدرن» را گرفته و به‌جای آن، بر «دین» بنیاد نهاده و به‌دنبال نظمی نوین بر این مبنا بوده‌اند. این سازمان، علم و فناوری مدرن را گرفت و در پی هماهنگ‌سازی آن با شریعت بود؛ چیزی که عمل به آن، کمترین آزادی و خوشبختی دنیوی، یعنی اهداف مدرنیته را در پی نداشت. از سوی دیگر، نه تنها داعش، بلکه دولت‌های خاورمیانه نیز خود به‌لحاظ بسیاری از جنبه‌های مدرنیته، به‌ویژه سکولار و دموکراتیک بودن، دارای کاستی‌هایی بوده‌اند که «داعش» برخی از ویژگی‌های خود را از آن‌ها وام گرفته است. خاورمیانه، فاقد شرایط لازم برای رشد کامل دولت مدرن بوده و دولت‌های این منطقه به‌سبب عدم پذیرش کامل و نقص در اجرای اصول و مؤلفه‌های مدرنیته، اغلب دولت‌هایی شبه‌مدرن بوده‌اند؛ بنابراین، در کنار وجود بنیادگرایی اسلامی، عملکرد آن‌ها در پیدایش چنین سازمان و دولت‌های قارچ‌گونه‌ای مؤثر بوده است. عملکرد نامناسب این دولت‌ها در مقایسه با دولت‌های مدرن غربی و عدم رعایت جنبه‌های مدرنیته و دولت مدرن از یک‌سو، و از سوی دیگر، فقدان شرایط اجتماعی و فرهنگی لازم در این منطقه و ناسازگاری این دولت‌ها با جامعه‌شان و نیز بی‌توجهی به بافت ترکیبی جامعه، از عوامل اصلی و ریشه‌ای ظهور «داعش» بوده‌اند.

بنابراین، تضاد بین سنت و مدرنیته یا واکنش جامعه سنتی به برخی جنبه‌های مدرنیته، از جمله سکولاریسم، تنها عامل پیدایش پدیده‌هایی مانند داعش در منطقه‌ای که به‌ظاهر دارای دولت‌های مدرن و گاهی سکولار بوده است، نیست، بلکه عملکرد کلی دولت‌های منطقه و عدم اعتقاد همه‌جانبه دولتمردان به مدرنیته و سکولاریسم نیز با وجود استفاده از ابزارهای فراهم‌شده توسط مدرنیته در راستای تقویت قدرت سنتی‌شان مؤثر بوده‌اند. اگر در غرب، عقلانیت آمرانه و اجباری به تدریج به سوی نگرش متواضعانه‌تری پیش رفت که بیشتر در خدمت نیازها باشد، در خاورمیانه، بیشتر به سوی سیاست‌های اجباری در تقابل با مردم گسیل یافت.

تفکر حاکمان مدرن کشورهای خاورمیانه و دولت‌های به‌ظاهر مدرن که تمام تلاش خود را برای از بین بردن ملت‌های زیر سلطه، اقلیت‌ها و تنوع اجتماعی و تبدیل همه به یک ملت به‌کار گرفته و در این راستا از اسلام و نهاد دولت استفاده کرده‌اند، و همچنین، اسلام‌گرایان افراطی که تنوع و دگراندیشی را قبول نداشته و زیر پرچم دین، سلطه یک دین و مذهب و یک قوم و ملت را دنبال کرده‌اند، از عوامل اصلی مؤثر در ظهور «داعش» و «داعش‌سم» هستند. نهاد دولت و اندیشه افراط‌گرایی دینی، هردو، ابزار انحصارطلبی و سیاست همانندسازی بوده‌اند. اندیشه‌هایی که تکثر را نمی‌پذیرند، ریشه بسیاری از مشکلات و ویژگی سیاست مسلط بر خاورمیانه هستند؛ برای مثال، در دوره‌ای اندیشه یعنی ضدشیعه و در دوره بعد، حکومت زیر سلطه شیعیان و ضدسنی که هردو به‌ظاهر مدرن برضد ملت‌ها و اقوام غیرعرب بوده‌اند، در بغداد بر عراق حکومت کرده و حاکمان شبه‌سکولار و مسلمان نیز انحصارطلبانی شوینست بوده‌اند. «داعش» پیامد نادموکراتیک بودن، مشارکت نابرابر در قدرت، و تلاش برای غلبه بر گروه‌های اجتماعی دیگر از سوی یکی از آنها بود که در پی بازگرداندن ابزار از دست‌رفته و همانندسازی دوباره، به‌نام اسلام و خلافت اسلامی بوده است، یعنی اهداف اصلی اسلام، شامل عدالت و برابری و برادری، قربانی ایجاد دولتی ابزارگونه برای همانندسازی و نقض آن اهداف شده‌اند. به‌هرحال، تک‌بعدی نگریستن و یک‌رنگ دیدن، از هر طرفی که باشد، چه مدرنیست‌های شوینست درون نهاد دولت و چه اسلام‌گرایان تندرو، نتیجه‌ای جز سازمان‌هایی همچون «داعش» در پی نخواهد داشت.*

یادداشت‌ها

1. The Rise of Islamic State: ISIS and the New Sunni Revolution, by Patrick Cockburn, 2015.
- The Jihadis Return: ISIS and the New Sunni Uprising, by Patrick Cockburn, 2014.
2. Islamic State: The Digital Caliphate, by Abdel Bari Atwan, University of California Press, 2015.
3. ISIS: The State of Terror, by Jessica Stern and J. M. Berger, 2016.
4. ISIS: Inside the Army of Terror by Michael Weiss, and Hassan Hassan, 2015.
5. Rise of ISIS: A Threat We Can't Ignore, By Jay Sekulow, Harward Book, 2014.
6. The ISIS Apocalypse: The History, Strategy, and Doomsday Vision of the Islamic State, by William McCants, 2016.
7. ISIS: Inside the Army of Terror by Michael Weiss, and Hassan Hassan, 2015.
8. Rise of ISIS: A Threat We Can't Ignore, By Jay Sekulow, Harward Book, 2014.
9. The ISIS Apocalypse: The History, Strategy, and Doomsday Vision of the Islamic State, by William McCants, 2016.

منابع

برمن، مارشال (۱۳۸۳)، *تجربه مدرنیته*، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: طرح نو، چاپ چهارم.

تورن، آلن (۱۳۸۵)، *تقد مدرنیته*، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: گام نو، چاپ سوم.

سمیعی اصفهانی، علیرضا؛ شریف یلمه، ایمان (۱۳۹۵)، «واکاوی ریشه‌های شکل‌گیری داعش در سوریه و عراق»، *فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام*، سال پنجم، شماره ۱۸.

گل محمدی، احمد (۱۳۸۶)، *جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت*، تهران: نشر نی، چاپ سوم.

علی، ابوبکر (۱۳۹۵)، *داعش؛ برآیند افراط‌گرایی دینی و شکست دولت*، ترجمه صباح مفیدی و سمیه رحمانی، سندج: نشر وانا.

مفیدی، صباح (۱۳۹۵)، «سکولاریسم هندی: برآیند دین و سیاست»، *مجله چشم‌انداز ایران*، شماره ۹۹.

Asad, Muhammad (1999), *The Principles of State and Government in Islam*, Malaysian edition, Kuala Lumpur: Islamic Book Trust.

Berman, Marshall (2010), *All That Is Solid Melts Into Air: The Experience of Modernity*, London and Brooklyn: Verso.

Bhargava, Rajeev, ed. (2010), *Secularism and its Critics, Ninth Impression*, New Delhi: Oxford University Press.

Engineer, Asghar Ali (1980), *The Islamic State*, Delhi: Vikas Publishing House.

Foucault, Michel (1995), *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*, translated by Alan Sheridan, New York and Toronto: Vintage Books.

Mofidi, Sabah (2014), "Political Religion: Outcome and Continuity of Religious Fundamentalism", *International Journal of Research in Applied, Natural and Social Sciences*, Vol. 2, Issue 5.

Mofidi, Sabah (2015), *The Political Function of Religion in Contemporary India*, Delhi: Swastik Publications.

Nelson, Brian R (2006), *The Making of the Modern State: A Theoretical*

Evolution, New York: Palgrave Macmillan.

Petho, Sandor (2010), "The Birth of the Modern State and its Function Changes", *South-East Europe, International Relations Quarterly*, Vol. 1, No. 4.

Pierson, Christopher (2004), *The Modern State*, Second edition, New York: Routledge.

Steinmo, Sven (2010), *The Evolution of Modern States: Sweden, Japan, and the United States as Evolutionary Systems*, Cambridge University Press.

Wagner, Peter (2015), "Interpretations of Modernity and the Problem of World-Making", *Papers 2015*, 100/3, available at: <http://dx.doi.org/10.5565/rev/papers.2130>.

Wagner, Peter (1994), *A Sociology of Modernity: Liberty and Discipline*, London: Routledge.